

بررسی تطبیقی مفاهیم عرفانی در شعر شهریار و سهراب سپهری

رضا واعظی^۱

چکیده

عرفان و ادبیات پیوندی ناگسستنی و دیرینه باهم دارند و اغلب شاعران ایرانی رگه هایی از عرفان در آثارشان وجود دارد. عرفان در ادبیات معاصر همانند پیشینه خود در ادبیات کلاسیک مورد توجه شاعران است. شهریار و سهراب سپهری دو تن از شاعران سرشناس در ادبیات معاصر هستند، یکی به عنوان نماینده ادبیات کلاسیک و سنت گرا و غزل سرا و دیگری به عنوان شاعری نو گرا و نیمایی که با توجه به کاربرد اصطلاحات عرفانی در آثارشان می توان مفاهیم عرفانی را در شعر آنان بررسی کرد. شهریار با توجه به علاقه و تمایل زیاد به عرفان و شعر کلاسیک و همچنین آشنایی با شاعران عارف مسلک به ویژه حافظ به عرفان گرایش پیدا کرد و سهراب سپهری نیز در اثر مسافرت به مناطق مختلف دنیای شرق و همچنین آشنایی با مبانی عرفان شرق تحت تاثیر عرفان هندی و بودایی قرار گرفت. مفاهیم و اصطلاحات عرفانی در جای جای اشعار این دو شاعر بزرگ معاصر بازتاب دارد. مقاله حاضر سعی در بررسی و توصیف و مقایسه مفاهیم اصطلاحات عرفانی در اشعار این دو شاعر دارد. این بررسی اولاً به شناخت هرچه بیشتر از شیوه عرفان این شاعران و ثانیاً به نحوه طرح عرفان در ادبیات معاصر می انجامد.

کلید واژه ها: شهریار، سهراب سپهری، عرفان، ادبیات معاصر

۱. مقدمه

بین عرفان و ادبیات ارتباط نزدیکی وجود دارد. بعد از متون دینی، ادبیات به ویژه شعر، مناسب ترین و رساترین زبان برای بیان احوال و یافته های عرفا است. بازتاب عرفان در اندیشه ها و افکار بشر کاملاً محسوس بوده و در زندگی معنوی و مادی او تجلی می یابد. ایران در طول تاریخ، همواره مرکز معنویت و عرفان بوده است و گرایش های عرفانی در میان ادیان ایرانی همواره وجود داشته است. بارزترین مجال، برای ظهور اندیشه های مکتوب عرفانی ادبیات است و عرفان پدیده ایست که سرتاسر جامعه ایرانی را در همه زمان ها فراگرفته است، به گونه ای که مهمترین درون مایه ادبیات ما را شکل داده است. پیوند میان ادبیات و عرفان، به محوریت عنصر احساسات در آن ها بر می گردد. به همین جهت ادبیات و عرفان بر هم تاثیرگذار بوده اند. از یک سو عرفان، بیش از هر عامل دیگری بر غنا و جاذبه ادبیات فارسی افزوده است و از سوی دیگر به ندرت می توان عارفی را یافت که از ذوق شاعرانه برخوردار نباشد به طوری که جدا دانستن عرفان از آثار شاعرانی چون سنایی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ و نظامی دشوار است.

یکی از ویژگی های زبان ادبی عرفان رمزی بودن آن است. شاعر الفاظی را به کار می برد که در ظاهر بر معانی ای دلالت دارند که مراد اصلی شاعر نیست، بلکه شاعر از این الفاظ به حقایق مشهود و احساسات درونی خود اشاره می کند. این نوع رمز گرایی در اشعار سپهری بیشتر جلوه دارد.

عرفان در ادب پارسی گستردگی فراوانی دارد. سنایی آن را رسماً وارد شعر فارسی کرد و پس از او یکی از مضمونهای اصلی شعر، مضامین عرفانی بود. بسیاری از شاعران نامدار ایران عارف بودند و تمام یا برخی از دیوان خود را برای توضیح مسائل عرفانی سرودند. این مضمون کم کم رو به کاستی می رفت تا اینکه در دوره معاصر و بویژه پس از انقلاب شاعران متعددی چون شهریار و سهراب سپهری بدان روی آوردند. شاعران عارف اصطلاحات خاصی را برای بیان مقصود خود بکار می گیرند. شماری از این اصطلاحات در ظاهر معنای دیگری دارند، اما به خاطر اینکه احوال و معانی مورد نظر عارفان را به وجه تشبیهی و تمثیلی تداعی می کنند، در زبان و بیان اهل عرفان و تصوف رایج شده اند. از این رو ((صوفیان در طول حیات فکری خود، تلاش کرده اند از اصطلاحات، کلمات و

^۱ دانشجوی دکتری دانشگاه زنجان

واژه‌هایی استفاده کنند که انس انسان به حق را به شیواترین و موثرترین شکل تداعی نماید.)) (شریفیان، ۱۳۸۵، ص. ۴). پس برای درک بهتر منظور آن‌ها لازم است به اصطلاحات آن‌ها واقف شویم. زبان عارفان زبان اشاره و رمز و کنایه و استعاره است. در این زبان همیشه بیان حقایق به صورت تشبیه و تمثیل است.

سوالات تحقیق:

- آیا نوع عرفان در نزد سپهری با نوع عرفان شهریار متفاوت است؟
- آیا هر کدام از این شاعران در به کار بردن این مفاهیم، معنا و مفهوم واحدی را اراده کرده‌اند؟
- هر کدام از این شاعران برای رسیدن به مفهوم خود از کدام ابزارها و شگردهای هنری و ادبی بهره می‌برند؟

۱-۱. معرفی شهریار و عرفان او

دیوان اشعار فارسی استاد شهریار دارای مضامین و موضوعات شعری گوناگونی از جمله عشق، ستایش، مرثیه، اشعار اخلاقی، تعلیمی، انتقادی، انقلابی، طنز و عرفان است. مضمونی که شهریار بیشترین توجه خود را بدان صرف کرده است، عشق است. عشق در سالهای آغازین شاعری شهریار عشقی زمینی و مجازی بوده است. اگر چه شهریار در ابتدای جوانی چندی به عشقهای مجازی روی می‌آورد ولی چون عشق مجازی را پلی برای عشق حقیقی می‌داند هرگز به بی بند و باری کشیده نمی‌شود و در واقع همین عشق‌های مجازی است که باعث سوز درون و گرایش به عرفان در او می‌شود که "المجاز قنطرة الحقیقه" همچنانکه مولانا می‌فرماید:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است

(مولوی، ۱۳۹۰، ص. ۱۰)

شهریار بعد از سال (۱۳۲۰) که تا آن موقع بیشتر به سرودن اشعار عاشقانه مشغول بود دچار تحولی روحی می‌گردد و به شعر معناگرا و عرفانی روی می‌آورد. خود در این باره می‌گوید: ((گر چه یاد آن عشق با من بود. اما دیگر آن عشق نبود، چیزی دیگر شده بود، شده بود عشق الهی. شاعر عارف می‌بایست الهام داشته باشد و الهام تشعشی از نور الهی است، چیزی مثل وحی. اما الهام پایین‌ترین مرحله وحی است. وحی از آن انبیا و الهام از آن شاعر و هنرمند است. من دیگر فکر و تعقل نمی‌کنم. به من الهام می‌شود و فکر و تعقل مرا زنده می‌کند.)) (علیزاده، ۱۳۷۹، ص. ۱۶۰)

همین الهام است که شهریار را وادار می‌کند تا اظهار نظری چنین درباره عشق بکند:

این عشق خاکی را که روز از جان افلاکی جداست شب بال پرواز از بر عرش خدایی می‌کنم

(شهریار، ۱۳۷۹، ص. ۲۵)

عرفان شهریار نتیجه عشقی زمینی است که به وساطت ذوق و اشراق، به عشقی حقیقی و معنوی منجر می‌شود. و به شعر او رنگ و بوی عرفانی می‌بخشد تا وی با بهره‌گیری از لغات و اصطلاحات اهل تصوف به بازگویی مفاهیم عرفانی بپردازد. این امر زمینه‌ساز سرودن غزلیاتی پر شور می‌شود. مضامینی عرفانی چون ترک دنیا، فانی شمردن زندگی و توجه به دنیای آخرت در شعر شهریار بسیار است. عرفان در شعر او آنچنان آمیخته است که تصور شعر شهریار بدون عرفان غیر ممکن می‌نماید.

شهریار درباره تاثیر عرفان در اشعار خود بر این باور است که: از زمان شکوفایی طبعش گل‌های عشق و عرفانش را طبق طبق می‌برند. خاکیان از این طبع در حیرت و آسمانیان عاشق این حقیقت شده‌اند.

از بهار عرفانم تا چمن شکفت به طبع می‌برند لاله رخان گل به دامن و به طبع

چشم خاکیان خیره در طبیعت موزون روح آسمان شیدا در حقیقت مطلق

(شهریار، ۱۳۷۹، ص. ۳۶۳)

در نظر شهریار، عرفان است که آدمی را به خدا می‌رساند و باعث کشف راز حیات برای انسان می‌شود:

همه آن نیست که دانش برد انسان تا ماه
دانشی هست که تا ماه برد انسان را
آهن آلات تمدن نشود کز عرفان
آدمی جلوه دهد جوهر جسم و جان را

(همان: ۵۲)

انس و علاقه شهریار به خواجه حافظ شیرازی و احساس نوعی قربت درونی با او از عوامل موثر در گرایش شهریار به عرفان بوده است تا آنجا که در انتخاب تخلص نیز به دیوان حافظ مراجعه می‌کند و - هر چند که درباره عارف بودن یا نبودن حافظ نمی‌توان نظر قطعی داد و نظرات در این باره متفاوت است اما می‌توان حکم داد که عرفان نیز مانند بسیاری از مضامین دیگر جزء ابزارهای حافظ برای آفرینش گری است - این علاقه زیاد و این ارادت به حافظ شیرازی در جای جای دیوان وی نمایان است.

وقت خواجه ما خوش کز نوای جاویدش
نغمه ساز توحید است ارغنون عرفانی

(همان: ۵۸۷)

به مکتب خانه عرفان کتابت هاست اما من
به جز در شعر حافظ درس عشق از بر نمی‌دارم

(همان: ۳۹۹)

عرفان شهریار تحت تاثیر مکتب حافظ و عرفان اوست. از این رو عرفان او پیوسته ملازم عشق است. اساسا شهریار شعری را قبول دارد که به عرفان بپیوندد و معتقد است شعر وقتی رنگ و بوی عرفان بگیرد به کمال می‌رسد و جاودانگی پیدا می‌کند اینچنین است که در ابیاتی به زبان ترکی می‌گوید:

عرفانا چاتماسا شعر و ادب ابقا اولماز،
ابدیت له یاناشدیم دوغولا حافظه تای
منده عرفانه چاتیب، شعریمی ابقا ائله دیم
شیرازین، شاه چراغین تبریزه اهدا ائله دیم
من ده حافظ کیمی اعجاز مسیحا ائله دیم
فیض روح القدس اولدو مددیم حافظ تک

(شهریار، ۱۳۸۷، ص. ۲۳۱)

برگردان:

اگر شعر و ادب به عرفان نرسد جاودانه نمی‌شود
با ابدیت همراه شدم که مانند حافظی زاده شود
من هم به عرفان رسیدم و شعرم را جاودانه کردم
شاهچراغ شیراز را به تبریز اهدا کردم
من هم مانند حافظ اعجاز مسیحا کردم

www.anjomantarsi.ir

۱-۲. سهراب سپهری و عرفان او

سپهری از شاعران بنام معاصر است که درباره ی شعر او، بویژه اندیشه های عرفانی در شعر او سخنان بسیاری گفته شده است. برخی شعر او را دارای مبانی عرفان ایرانی، برخی دارای مبانی عرفان هندی و شرقی و برخی حتی تهی از عرفان دانسته اند؛ در اینجا از بحث در باره این نظریات صرف نظر می‌کنیم ولی باید توجه کرد که تاثیر عرفان مشرق زمین در نگرش عرفانی سهراب سپهری مسلم است. آنچنانکه تاثیر عرفان شاعران ایرانی مانند مولانا نیز در نگرش او موثر بوده است. دکتر سیروس شمیسا عقیده دارد: ((به نظر می‌رسد سهراب سپهری با آراء و عقاید عارف معروف معاصر هندی کریشنا مورتی عمیقا آشنا بوده است.)) (شمیسا، ۱۳۷۲، ص. ۱۲۱) و دکتر قدمعلی سرامی بر این عقیده است که اندیشه مولانا نیز در نگرش عرفانی او تاثیر گذار بوده است. یعنی ((آشنایی وی با ابر مردی که زیر آسمان و بر فراز زمین کسی را در عالم شعر و عرفان با او برابر نمی‌شناسیم، آشنایی با مولانا جلال الدین.)) (سرامی، ۱۳۷۲، ص. ۱۰۶) از وجوه تشابه عرفان سپهری با عرفان سنتی ایرانی نزدیکی مفهوم "هیچستان" در «هشت کتاب» و «عدم» و «فنا» در سنت عرفان ایرانی - اسلامی است البته تاثیر پذیری عرفان ایرانی و اسلامی از عرفان شرقی نیز حائز اهمیت است. به گونه ای که به نحو مستقیم و غیر مستقیم برخی از مضامین و مفاهیم آن در

اشعار شاعران ایرانی نفوذ یافته است. به قول دکتر زرین کوب: ((شک نیست که اندیشه های فلسفی و دینی گوناگون در جریان تصوف اسلامی وارد و حل شده است چنانکه اندیشه «تجرد» و «توکل» صوفیه بی شباهت به اخلاق و آداب راهبان عیسوی نیست. همچنین «فقر» و «سیاحت» و «سبحه» و «کشکول» و «مقامات» صوفیه یادآور نظایر و امثال آنهاست در نزد فقرا بودایی.)) (زرین کوب، ۱۳۸۹، ص. ۱۳) افزون بر این، لحن حماسی و شورانگیز و آهنگین اشعار دفتر «شرق اندوه» در «هشت کتاب»، تداعی کننده اشعار «دیوان شمس» مولانا است. و شعر «سوره تماشا» در دفتر «حجم سبز» نیز یاد آور خطاب‌های کتاب مقدس است و از آشنایی سهراب با این مضامین حکایت می‌کند.

در عرفان شرق نیز که سهراب سپهری از آن متأثر بوده است به راز امور و آهنگ معنوی چیزها بسیار توجه می‌شود. ((هنرمند واقعی در نظر آنها کسی است که هم به آهنگ معنوی چیزها پی ببرد و هم به راز امور. آنجا که لمعه اشراق بتابد، نیروی آفرینندگی رها می‌شود، و آنجا که این نیرو احساس شود، راز مه آلود و نفوذ ناپذیر، که همانا آهنگ معنوی چیزهاست متجلی می‌شود. (مددپور، ۱۳۸۸، ص. ۳۵۹))

در کل باید به این نکته توجه داشت که عرفان سهراب سپهری نه دقیقا برگرفته شده از عرفان شرق و نه دقیقا در حوزه شعر صوفیانه قدیم است. وی ویژگی های خاص خود را دارد. عرفانی که در شعر سپهری مطرح است عرفانی است نوین که تلفیقی از آیین ها و ادیان مختلف است. ((عناصر متشکله عرفان سپهری را، در مجموع جستجوی در خود، سر زدن به زوایای گمشده و پنهانی هستی، به منظور مکاشفه و اشراق شکل می‌دهد. او با هر کلمه و با هر تصویر، به «ماوراء الطبیعه» نزدیکتر و از انسان خاکی و خاک دورتر می‌شود. و سرانجام از جامعه جدایی می‌گیرد. در برج عجاج تقدس و برج و باروی خیال، در جذب عرفان و شور و مکاشفه، غرق می‌شود.)) (طبایی، ۱۳۷۲، ص. ۱۹۱) دکتر شمیسا مبنای عرفانی او را چنین معرفی می‌کند: ((عارف (شناسا) که زندگی او سفر در جاده معرفت است، در لحظه حال زندگی می‌کند، این الوقت است و از ماضی و مستقبل بریده است. عارف وقت خود است و مترقب است تا نفعات را که همان واردات لحظه هاست دریابد.)) (شمیسا، ۱۳۷۲، ص. ۱۲۱)

مهم‌ترین ویژگی که می‌توان در توصیف سهراب سپهری برشمرد این است که در مسیر تحول ادب منظوم که آغاز آن را در زمان مشروطه شاهد هستیم، به شعر نو جان تازه‌ای می‌بخشد. سهراب سپهری از این منظر مفاهیم عمیق عرفانی و معنوی را با شعر نو عجین می‌کند. سهراب سپهری در دوره معاصر عرفان تازه‌ای را ارائه داده است که تا حدودی با عرفان دوره های پیش متفاوت است. ((شعر سهراب سپهری از نوعی عرفان غیر ایرانی و غیر اسلامی مایه می‌گیرد. به هر حال، پناه بردن به نوعی تصوف وجود دارد، اما نه آن تصوف سنتی بلکه تصوفی که از خود شاعر می‌جوشد و ریشه هایش بیشتر در شرق دور و هند است.)) (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰، ص. ۷۲) دکتر سرامی نیز در مورد عرفان سهراب سپهری معتقد است که او به وسیله‌ی نیروهای ذاتی خود به مراحل بالاتر عرفانی دست یافته است، نه بوسیله‌ی عرفانی که ما می‌شناسیم: ((اگر حرکت سپهری را در قلمرو ذهنیات عارفانه بتوان عرفان نام نهاد به هیچ وجه عرفانی از آن دست که در گذشته می‌شناخته‌ایم نیست. او نه از طریق آیینی خاص که تنها به میانجی آگاهی‌های گسترده‌ی خویش و حس نیرومندی که داشته است فضاهای عرفانی را لمس کرده است... سپهری همه‌ی ادیان را مطالعه کرده است، اما هیچ یک نردبان معراج او نیست. اگر پریده است با بال‌های حس و تجربه‌ی خویش پریده است و اگر رسیده از خود به خدا رسیده است.)) (سرامی، ۱۳۷۲، ص. ۱۱۹) وی همچنین بر این عقیده است عرفان سپهری آمیزه‌ای از عرفان ها و آیین های مختلف است. ((در یکایک شعرهای هشت کتاب با شاعری عاشق معرفت رویارویم. هشت کتاب کشکولی انباشته از دانایی‌های رنگارنگ است. برای سپهری این فرهنگ و فلسفه‌ی دین و عرفان، هنر و شناخت همان شاهد هرجایی است که هر لحظه به رنگی و جامه‌ای در می‌آید. در ذهن او افکار لائوتسه و کنفوسیوس و بودا، زرتشت و مانی و مزدک، موسی و مسیح همه با هم درآمیخته‌اند و همین اساس همه‌ی پندارهایی است که به ظاهر باهم بیگانگی می‌کنند و در ضمیر وی به اتحادی

خیره‌کننده رسیده‌اند.)) (سرامی، ۱۳۷۲، ص. ۱۰۶) درباره عرفان سال‌ها و قرن‌هاست که صحبت می‌شود اما مهم نوع نگاه به عرفان است و گرچه گفتن از عرفان حرف تازه‌ای نیست. همین نوع نگاه است که آثار سهراب سپهری را متمایز می‌کند.

در اشعار سپهری نوع خاصی از عرفان با عنوان «عرفان طبیعی» یا «عرفان شرقی» وجود دارد. عرفانی که انسان را به شناخت معبود و معشوق حقیقی و درک مقام پروردگار همه هستی، از راه طبیعت و کشف اسرار وجودی مخلوقات زمینی فرا می‌خواند. در عرفان گذشته ما سعی بر این است که خدا را بی واسطه بنگرند، حال آن که سپهری در عرفان خویش خدا را از طریق طبیعت جست و جو می‌کند:

من نمازم را وقتی می‌خوانم که

اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو

من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم

پی قد قامت موج (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۱۷۱)

روح سپهری که با لحظه‌های سبز و شگفت طبیعت گره خورده است، نگاهش فراسوی خاک، درخت و آب به صورتی بدیع مانده است. تمام کوشش و هم‌او در جهت وحدت ملکوت با جهان مطلوب تن است در پیوند تمامی نیروهای هستی، دریگانگی مطلق روح و جسم. ترکیبات شعری او مبین این تلفیق است.

نقطه‌عزیمت در زبان و هنر سپهری، همانا نوعی شروع از معرفت حسی و نیل به معرفت شهودی است. در شعر سپهری، آموزه‌های فراوانی از عرفان هندی تا دنیا‌های مولوی و عطار جاری است که مخاطب را به نوعی خلوت در خود و یافتن نیمه گمشده خود دعوت می‌کند.

رنگ خاموشی در طرح لب است

دیر گاهی ست در این تنهایی

لیک پاهایم در قیر شب است (همان: ۱۸)

بانگی از دور مرا می‌خواند

عرفانی که سهراب دارد و حرف‌هایی که درباره مرگ و زندگی، انسان، گذشت لحظه‌ها، عشق و درگیری عمیق با موجودات می‌زند، نهایت فلسفه و نگرش او را به هستی نشان می‌دهد که در تاریخ و جغرافیا نمی‌گنجد. سهراب سپهری با تلفیقی از دانسته‌ها و شناخته‌ها و ناشناخته‌های خود یک نوع نگاه خالصانه و صمیمی نسبت به انسان و هستی و مرگ و زندگی دارد که فراتر از مرزهاست. می‌توان گفت شعر سپهری، شعری سمبلیک است که به سادگی و از طریق گرایش به طبیعت با روشی هنری و به طریقی ناخودآگاهانه، نگاه خواننده را بر چشم اندازی عرفانی می‌گشاید.

www.anjomanfarsi.ir

۲. مفاهیم عرفانی در اشعار شهریار و سهراب سپهری

مفاهیم عرفانی بسیار زیاد است و امکان طرح همه آنها نه تنها در یک مقاله که در یک کتاب هم اگر غیر ممکن نباشد بسیار دشوار است. از این رو در این نوشتار به بررسی برخی از این اصطلاحات و مفاهیم که بیشتر مورد توجه این شاعران است می‌پردازیم. اشعار این دو شاعر بزرگ معاصر مملو از اصطلاحات و مفاهیم عرفانی است اشعار شهریار درباره این اصطلاحات به ویژه عشق آنچنان زیاد است که خود پژوهشی جداگانه را می‌طلبد و ما در این مجال به اندکی از بسیار اشاره می‌کنیم و از اشعار سپهری آنچه که بیشتر به این موضوع نزدیک است شعر نشانی از کتاب حجم سبز است. سهراب سپهری در این منظومه عارفانه در پی شناخت دوست که رمز خداست بر می‌آید. سمبل‌گرایی در این شعر بسیار مشهود است و جملات هر کدام بیانگر حالتی عرفانی و نوعی سلوک روحی است. این مفاهیم در دیگر شعرهای سپهری هم به نوعی جلوه گر است.

۱-۲. عزلت و خلوت گزینی

مفهوم عزلت و خلوت گزینی و کناره گیری از دنیا در اشعار شاعران عارف از جمله شاعرانی چون سنایی، مولانا، سعدی و حافظ فراوان به کار رفته است و از مفاهیم اصلی شعر صوفیانه است. اهمیت عزلت گزینی در عرفان تا به حدی است که سنایی - که اولین بار به صورت جدی و رسمی مفاهیم عرفانی را در شعر فارسی وارد کرد- می گوید:

درین زمانه که دیو از ضعیفی مردم
کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت
همی سلاح زلاحول سازد و تعویذ
کسی که روی قناعت ندید هیچ ندید
(سنایی، ۱۳۴۱، ص. ۱۹۷)

تنهایی صوفیانه در شاخه سنتی شعر معاصر دقیقاً به همان معنی رایج در شعر کلاسیک صوفیانه است، اما نه بدان حد که شاعری را که این گونه کاربرد در شعر او دیده می شود، بتوان صوفی نامید، بلکه این را فقط باید در حد تمایل به عرفان و تصوف دانست. بنابراین، ((تنهایی صوفیانه موجود در شعر شهریار آن غلظت تنهایی صوفیانه شعر کلاسیک یعنی مسائلی از قبیل التزام به چله نشینی، ریاضت و ... را ندارد)) (قوام، ۱۳۸۸، ص. ۱۲) درست است که در دین اسلام رهبانیت وجود ندارد ((لا رهبانیة فی الاسلام)) لکن در اسلام نیز اخلاقیاتی وجود دارد که نوعی از تصوف به شمار می رود. مانند بی اعتنایی به دنیا و قناعت و ... به همین دلیل عزلت و گوشه نشینی در اشعار اغلب شاعران از جمله شهریار نمود یافته است. آنچه که شهریار پس از گشتن دنیا و و سیر آفاق بدان رسیده است گزینش تنهایی و عزلت است:

سالها تجربه و آن همه دنیا گشتن
بلکه روزی به تو تنها رسم از تنهایی
به من آموخت همین یگه و تنها گشتن
چند بیهوده به دور همه دنیا گشتن
تا توانستم از این قاعده عنقا گشتن
قاف عزلت تو به من دادی و اقلیم یقانی
(شهریار، ۱۳۷۹، ص. ۲۶)

در نگاه شهریار اهمیت عزلت و تنهایی به حدی است که او را تبدیل به گنجی خواهد کرد که بی نام و نشانی ویژگی آنست: چه سالها که خریدم به کنج تنهایی که گنج باشم و بینام و بینشان مانم

(همان: ۴۱۷)

تنهایی و عزلت برای شهریار راهی به سمت خداست و گزیدن تنهایی و خاموشی است که او را به توشه برگرفتن راهنما هادی است:

راهی به خدا دارد خلوتگه تنهایی
گر طوطی غیبی است در بیشه خاموشی
آنجا که روی از خود و آنجا که به خود آیی
ور توشه پنهانی در گوشه تنهایی
(همان، ۶۳۲)

این مفهوم (تنهایی و عزلت) در شعر سپهری نیز بارها تکرار شده است و از کلیدی ترین واژگان عرفانی شعر اوست. از جمله در اشعار زیر:

چه خوب یادم هست
عبارتی که به بیلاق ذهن وارد شد

وسیع باش، و تنها و سربه زیر و سخت (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۲۰۴)

سیروس شمیسا میگوید که ظاهراً این بند اشاره به گفته های بودا دارد که میگفت: ((از دل بستگیها و وابستگیهاست که اندوه زاید، چون این را بینی چونان کرگدن تنها سفر کن.)) (شمیسا، ۱۳۸۲، ص. ۱۸)

و در جایی دیگر همین مفهوم با نگاهی متفاوت تکرار شده است. سهراب سپهری نشئه حیات را در تنهایی و عزلت می داند:

نگاه مرد مسافر به روی میز افتاد
چه سیبهای قشنگی!

حیات نشئه تنهایی است و عشق

سفر به روشنی اهتزاز خلوت اشیاست. (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۳۰۸)

او بارها از تنهایی و عزلت سخن می گوید و به دل خواهان رسیدن به تنهایی است تا به درک و شناخت هستی برسد:

و در تنفس تنهایی

دریچه های شعور مرا به هم بزنید (همان: ۲۱۰)

و یادر جایی دیگر خواستار رفتن به خلوت ابعاد زندگی است:

مرا به خلوت ابعاد زندگی ببرید

حضور هیچ ملایم را

به من نشان بدهید (همان: ۲۱۰)

دکتر شمیسا در تحلیل این جملات بر این نکته تاکید می کند که: ((بعید نیست که به قرینه خلوت ابعاد زندگی، مراد از هیچ، مرگ و فنای عرفانی باشد.)) (شمیسا، ۱۳۸۲، ص. ۲۰۷)

و باز تعبیر تنهایی و عزلت در جای دیگری از شعر او چنین نمایان می شود:

رفتم، رفتم تا زن

تا چراغ لذت

تا سکوت خواهش

تا صدای پر تنهایی (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۱۷۴)

واژه تنهایی و معادل های دیگر آن به قدری در اشعار سپهری تکرار می شود که می توان نتیجه گرفت که او پیوسته به عزلت و گوشه نشینی می اندیشیده و خواهان آن بوده است از جمله در جای دیگری در معنی تنهایی می گوید:

آدم اینجا تنهاست

و در این تنهایی سایه نارونی تا ابدیت جاری است (همان: ۲۲۶)

و در این شعر، تنهایی و خلوت گزینی را به چینی نازکی تشبیه می کند که ممکن است وجود دیگران باعث شکستن آن شود:

به سراغ من اگر می آید

نرم و آهسته بیاید، مبادا که ترک بردارد

چینی نازک تنهایی من. (همان: ۲۲۶)

در اندیشه بودایی و بالطبع سهراب سپهری که متأثر از آنست. کمال نفس در وصول به نیروانا است. نیروانا یعنی رستن اختیاری از رنج زندگی. استاد شفیع کدکنی معتقد است سهراب سپهری در همین تنهایی و عزلت است که به نیروانا دست می یابد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص. ۵۶)

۲-۲. فنا و بقا

فنا و بقا از مهمترین و پر بسامد ترین مفاهیم عرفانی هستند که مورد توجه تمامی عارفان و شاعران عارف مسلک است. و در اهمیت آن این عبارات لاهیجی خود نشانه ای آشکار است که: ((نهایت سیر ادراک سالک آن است که به مقام فناء فی الله رسد؛ یعنی به مقامی رسد که افعال و صفات و ذات اشیا را محو و فانی در پرتو نور تجلی حق یابد و به فقر حقیقی که مرتبه ی فناء فی الله است متحقق گردد)) (لاهیجی، ۱۳۸۷، ص. ۸۶)

دکتر زرین کوب در تعریف از این اصطلاح می گوید: ((کمال فقر نیل به فناء صفات است و آن حالی است که صوفی در آن نه خود را مالک و واجد چیزی بیابد، نه چیزی را مالک و غالب بر خویش و از این حال، گه گاه تعبیر به فناء کلی می کنند. اما این فنا که رهایی کلی صفات بشری است، چون به تخلق به اوصاف الهی منجر شود، آن را بقاء بعد الفنا گویند.)) (زرین کوب، ۱۳۸۱، ص. ۱۹۶)

شهریار ابیات متعددی درباره این مفهوم عرفانی دارد از جمله می گوید:

چو مردم از تن و جان و ارهاندم از زندان / به عشق زنده شوم جاودان به جان ما نم
(شهریار، ۱۳۷۹، ص. ۴۱۷)

اینکه دنیا فانی است و جای بقا نیست و رسیدن به بقا جز در فنا نیست از مضامین شایع عرفانی است که هر کسی به طریقی و شیوه ای آنرا بازگو کرده است از جمله شهریار که می گوید:

اگر گنج بقا خواهی فنا شو / خراب آباد دیدم دهر فانی
(همان: ۵۹۴)

و در تکرار همین مضمون و مفهوم در جایگاه های مختلف از دیوان ابیاتی آورده و بر نقش آن در سلوک عرفانی تاکید می کند از جمله ابیات زیر گواه این مدعاست:

مسند نشین فقر و فنا باش شهریار / زین تخت و بخت تاج بقا می فرستمت
(همان: ۱۵۰)

سودای این فنا پی سود بقای توست / وین عرصه زان به پیش تقاضا گذاشتند
(همان: ۲۴۳)

همایش ملی پژوهش‌های شعر معاصر فارسی
یا در جای دیگر می گوید:

غبار فقر و فنا توتیای چشمم کن / که خضر راه شوم چشمه بقای تو را
(همان: ۲۰)

شهریار همچنین کلید گنجینه حقایق و راه پیروزی و رسیدن به خدا را در فنا می داند:

سری به سینه خود تا صفا توانی یافت / خلاف خواهش خود تا خدا توانی یافت
در حقایق و گنجینه ادب قفل است / کلید فتح به کنج فنا توانی یافت
(همان: ۱۴۱)

این اصطلاحات در ابیات دیگر شهریار نیز تکرار شده است و به جهت پرهیز از تطویل کلام به یک مورد دیگر بسنده می شود:

به سر ارادت اگر شما در خضر میکده واکنی / به طواف کعبه دل رسی و وضو به آب بقا کنی
(همان: ۵۹۵)

سهراب سپهری نیز در مورد فنا و بقا سخنان قابل تامل و گاه متفاوتی دارد. او بیشتر واژه مرگ را به کار می برد که معادل فناست. مرگ در نظر سهراب جزئی از زندگی است، زنده است و با ما زندگی می کند:

مرگ گاهی ریحان می چیند

.... گاه در سایه نشسته است و به ما می نگرد (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۷)

در نظر سپهری عارفان از مرگ نمی ترسند و حتی مشتاق بدان هستند . سهراب سپهری از مرگ به جایگاه خوش اندیشه تعبیر می کند :

مرگ در ذهن اقاقی جاری است

مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد . (همان: ۱۸۷)

چون عارفان مرگ را زندگی جاوید می دانند و بقا را در فنا می یابند. از دیدگاه سپهری مرگ پایان کبوتر نیست بلکه این مرگ آغازی است بر زندگانی ابدی.

نهراسیم از مرگ مرگ پایان کبوتر نیست

.... وهمه می دانیم

ریه های لذت پر اکسیژن مرگ است. (همان: ۱۸۷)

در این اشعار سپهری نوعی میل به فنای عارفانه و اشتیاق به فنا موج می زند:

پگاه درودگران از جاده روبرو می رسند.

رسیدگی خوشه هایم را به رویا دیده اند

.... تو را دیدم از تنگنا زمان جستم..... (همان: ۱۲۴)

شعر (bodhi) یکی از مواضعی است که در آن سخن از فنا و بقا و توحید است. و در آن که - یکی از مهمترین تجلی گاه های عرفان شرق که سهراب سخت تحت تاثیر آن بود- می گوید:

آنی بود درها و شده بود

برگی نه، شاخی نه، باغ فنا شده بود

من رفته ، او رفته، ما بی ما شده بود

زیبایی تنها شده بود

هر رودی دریا

هر بودی بودا شده بود. (همان، ۱۵۴)

۲-۳. وحدت وجود

نویسنده مقاله ((کاوشی در عرفان و پیش های عارفانه استاد شهریار)) به نقل از سید محمد راستگو می نویسد: ((وحدت وجود در تند و تیزترین نگرش و بی پرده ترین گزارش ، گویای این است که هستی حقیقتی یگانه و یکتاست و هیچ گونه کثرت و تعدد و چند گانگی در آن راه ندارد و این هستی ناب و یگانه ، همانا هستی خداوند است . تنها اوست که هست و دیگر پدیدار هایی که با نام های گونه گونه گون انسان ، حیوان، زمین ، ستاره و ... هستی دار می نمایند و در چشم ما جهان را از هستی خویش انباشته اند ، هیچ یک بهره ای از هستی ندارند . از این دیدگاه شعار وحدت وجود این است که : ((لیس فی الدار غیره دیار)) و ((یکی هست و هیچ نیست جز او)) (داراب پور، ۱۳۹۱، ص. ۱۲)

شهریار در باره مفهوم توحید کاملاً متأثر از سنت عرفانی ادبیات کلاسیک فارسی است و در این باره اصطلاح کثرت را در مقابل وحدت به کار می برد:

از این کثرتم روی دل کن به وحدت که دل خلوتم با خدا میپسندد

(شهریار، ۱۳۷۹، ص. ۱۶۴)

این نگرش وحدت وجودی گاه توسط شاعران و بزرگان تصوف به ادعاهایی انجامیده است که اصطلاحاً شطحیات نامیده می شوند مانند ((انا الحق)) گفتن منصور حلاج و ((سبحانی ما اعظم شانی)) از بایزید. وجود این تعبیر به گونه ای متفاوت در شعر شهریار و سپهری جلوه گر است.

این اصطلاح در اشعار شهریار به دفعات به کار رفته است. او معتقد است اگر چشم و گوش دل محرم درویشان باشد این گونه شطحیات را مَب بیند و می شنود و یقیناً باور می کند. و حتی بر این اعتقاد است که او نیز با حق ملحق شده و به این مرحله رسیده است هرچند که ادعای چنین چیزی ندارد:

همه حق بیند و فریاد انا الحق شنود چشم و گوش دل اگر محرم درویشان است
(همان: ۹۰)

ما به حق ملحق و دعوی انا الحق نکنیم تیغ شق القمریم و قمری شق نکنیم
(همان: ۴۴۹)

وحدت وجود در اشعار سپهری نیز به گونه ای دیگر نمایان است. جهان بینی سپهری بر اصالت وجود استوار است و در آن کثرات چیزی جز نمودها نیستند و برای نشان دادن این وحدت، جهان را آنگونه بازسازی می کند تا جلوه گاه وحدت باشد.

در شعر ((نزدیک آی)) می گوید:

تو را دیدم، از تنگنای زمان جستم

تو را دیدم، شور عدم در من گرفت

..... به در آی، بی خدایی مرا بیاگن، محراب بی آغازم شو

نزدیک آی تا من، سراسر من شوم. (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۹)

شعر نیایش تجلی کامل ادعای وحدت وجود از جانب سپهری است. ((حرکت سپهری در فضای عارفانه، تا بدانجا ادامه دارد که به طور کلی او را از زمین وامیکند و به آسمان می برد و بر کرسی خدایی می نشاند. در شعر نیایش احساس یگانگی خویش را با خدا چنین به بیان می آورد:

من به خاک آمدم و بنده شدم

تو بالا رفتی و خدا شدی)) (سرامی، ۱۳۷۲، ص. ۱۱۶)

و نیز ادعای انا الحق را در این شعر آشکارا می توان دید:

من از تو پرَم، ای روزنه باغ هماهنگی کاج و من و ترس

هنگام من است. ای در به فراز، ای جاده به نیلوفر خاموش پیام. (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۱۶۷)

۲-۴. درویشی و قناعت

از پر کاربردترین واژگان در نزد عرفا، درویشی و قناعت است و چیزی برای خود نخواستن. این مفهوم عرفانی در اشعار شاعران کلاسیک نیز بسیار به چشم می خورد. از جمله حافظ می فرماید:

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است خدایا منعمم گردان به درویشی خرسندی

(حافظ، بی تا، ص. ۳۰۷)

شهریار نیز- همچنانکه پیش از این گفته شد- در طریق عرفانی خویش سخت تحت تاثیر حافظ است و بی شک نگاه او نسبت به درویشی و قناعت در این خصوص برگرفته از این نگاه حافظ است. وی سرفرازی جاوید را در درویشی می داند

سرفرازی جاوید در کلاه درویشی است تا فرو نیارد کس سر به تاج سلطانی

(شهریار، ۱۳۷۹، ص. ۵۸۶)

و تکرار همین مفهوم و مضمون عرفانی در جای دیگر و با عباراتی دیگر:

تاج فقرم بر سر و تاج قناعت زیر پای تا ابد خط امان دارم ز دیوان ازل

(همان: ۳۷۳)

درویشی و قناعت مضمونی است که در دیوان شهریار فراوان یافت می شود. او معتقد است با درویشی و قناعت می شود از آسمان نیز گذشت و از این رو دولت قناعت را برای خویش خواستار است:

گر سر بر آستان قناعت توان گذاشت / از آسمان برشده طارم توان گذشت

(همان: ۱۴۰)

دولت همت سلطان قناعت خواهم / تا تمنا نکنم نعمت ارباب نعیم

(همان: ۴۳۸)

شهریار با تشبیه قناعت به گنج بر این باور است که قناعت باعث ویرانی قصر آرزوها است:

تا به ویرانه خود از گنج قناعت جستم / قصر آمال و امانی همه ویران کردم

(همان: ۳۸۸)

سهراب سپهری نیز با شیوه خود و نوع بیان خاص خود که همه چیز را از منظر طبیعت می نگرد چنین درباره قناعت و درویشی سخن می گوید:

من به سیبی خشنودم

و به بوییدن یک بوته بابونه

من به یک آینه پاک قناعت دارم (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۲)

قناعت و درویشی سخت مورد توجه سهراب سپهری است. در موضعی دیگر اهمیت این موضوع را چنین بیان می کند:

مرد بقال از من پرسید: چند من خربزه می خواهی؟

من از او پرسیدم: دل خوش سیری چند؟ (همان: ۱۷۲)

۲-۵. تجلی

در لغت به معنی جلوه گری و آشکار شدن است، در اصطلاح صوفیه عبارت از جلوه انوار حق است بر دل صوفی. صوفیان و عرفا بسیار از اصطلاح تجلی استفاده می کنند. و هستی را جلوه ای از تجلی حق می دانند. چنانکه شیخ محمود شبستری می گوید:

به نزد آنکه جانش در تجلی است / همه عالم کتاب حق تعالی است

(شبستری، ۱۳۸۱، ص. ۲۷)

((از نگاه عرفا و مشایخ سیر و سلوک، هدف از آفرینش و خلق جهان ((تجلی)) بوده است و خداوند انسان را آفریده است و او را آینه تمام نمای خود قرار داده است تا وجودش را در او به نظاره بنشیند.)) (آریان، ۱۳۸۹، ص. ۱۷)

شهریار نیز که از این اصطلاح عرفانی بارها استفاده کرده است معتقد است: تنها دل های صاف و بی کدورت تجلی حق را درمی یابند:

فرصت به آبگینه غماز می دهند

آزادگی به سرو سرافراز می دهند

(شهریار، ۱۳۷۹، ص. ۲۷۴)

آنجا که دم زند ز تجلی جمال یار

سازش به هر سری نکند تاج افتخار

و در جایی دیگر درباره تجلی می گوید:

شرح دفتر گل را خوانده ام ورق به ورق

بامداد میگردم زنده در تجلی حق

(همان: ۳۶۲)

تا گرفته ام درسی از نوای مرغ حق

شامگاه می میرم در جمال جاویدان

((یعنی اینکه عاشق با تجلی ذاتی با تمام وجود فانی می شود و با تجلی حق به مقام بقاء با الحق می رسد.))
(آریان، ۱۳۸۸: ۷)

این مفهوم عرفانی در جای جای دیوان شهریار به چشم می خورد. شهریار در تبیین این مفهوم عرفانی به آیه ((فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا)) (اعراف/۱۴۳) - که مورد توجه شاعران پیش از او نیز بوده است - نظر دارد و مفهوم تجلی را با استناد به درخواست موسی از خداوند بیان می کند.

جلوه ای کن که سخن با تو کنم چون موسی سینه ام سوخته در حسرت سینا گشتن

(شهریار، ۱۳۷۹، ص. ۲۷)

حقیقت بی تجلی نیست ولیکن مادر ایام نمیزاید دگر موسی کلیمی، طور سینا را

(همان: ۳۴)

همه جهان در نگاه شهریار جلوه ای از محبوب است و هر سوی جهان تجلی اوست.

از همه سوی جهان جلوه او می بینم چشم از او جلوه از او ما چه حریفیم ای دل
جلوه اوست جهان کز همه سو می بینم چهره اوست که با دیده او می بینم

(همان: ۴۲۷)

سهراب سپهری نیز تجلی حق را در عالم امکان از منظر طبیعت می بیند و در همه اجزای عالم جلوه ای از حضرت حق را می بیند و می گوید:

و خدایی که در این نزدیکی است
لای این شب بوها

پای آن کاج بلند، روی آگاهی آب ، روی قانون گیاه (سپهری، ۱۳۸۹، ص. ۱۷۰)
و در تاکید همین معنی می گوید:
در ها به طنین هوای تو وا کردم

هر تکه نگاهم را جایی افکندم ، پر کردم هستی ز نگاه

بر لب مردابی ، پاره لبخند تو بر روی لجن دیدم ، رفتم به نماز

در بن هر خاری یاد تو پنهان بود ، برچیدم و پاشیدم به جهان. (همان: ۱۶۳)

و در موضعی دیگر خواستار تجلی است تا با استعانت از آن به شوری رسد و به خورشید حقیقت پیوندد:

از تجلی ابری کن ، بفرست که ببارد بر سر ما

باشد که شوری بشکافیم ، باشد که بیاییم و به خورشید تو پیوندیم (همان: ۱۶۴)

۳. نتیجه

عرفان در ایران و در ادبیات پر آوازه آن ، پدیده ای است که طیف های مختلف، رویکردهای متنوع و گرایش های گوناگونی را در بر دارد . این پدیده در شعر اکثر شاعران نمود یافته است . شهریار و سهراب سپهری دو تن از شاعران معاصر که هر کدام نماینده گروهی از شاعران با گرایش مختلف هستند - شهریار نماینده شاعران سنت گرا و غزلسرا و سپهری نماینده شاعران نوگرا و شاعران سبک نیمایی - از مفاهیم عرفانی در سروده هایشان بهره برده اند و در جای جای اشعار خود از مفاهیم عرفانی سخن گفته اند . و این مفاهیم در شعر آنها آشکارا قابل مشاهده است. مفاهیم و اصطلاحات عرفانی در اشعار این دو شاعر بسیار مورد توجه قرار گرفته است. مهمترین تفاوت در اشعار این دو از نظر صورت قالب اشعار است که شهریار تابع قوانین شعر کلاسیک است و عمدتاً غزل سراسر است و سهراب سپهری شاعری است که در قالب شعر نو نیمایی شعر سروده است . اما از دیدگاه محتوی نیز با آنکه شباهت هایی در اشعار این دو وجود دارد تفاوت های عمده در آن نمایان است. شهریار با توجه به آشنایی و تسلط بر شعر

کلاسیک و نیز انس و الفتی که با دیوان خواجه حافظ شیرازی داشته است مفاهیم عرفانی را بیشتر به صورت سنتی و مطابق با عرفان ایرانی و در قالب شعر کلاسیک بیان می‌کند. وی نماینده کامل شاخه سنتی شعر عرفانی در ادبیات معاصر است که ادامه همان شعر عرفانی و صوفیانه کلاسیک به ویژه حافظ است. و ذهن، اندیشه و هنر سهراب سپهری نیز با تفکر عرفانی، آمیزشی تنگاتنگ یافته است وی با توجه به عرفان خاص و نوین خود که آمیزه ای از عرفان ایرانی - اسلامی و عرفان شرقی است، بیشتر تمایل به طبیعت دارد و مفاهیم عرفانی را از منظر طبیعت و در زبان و قالبی نو ارائه می‌دهد. بیان او در نمایاندن حالات عارفانه نمادین، نوآورانه و خاص است. در مجموع می‌توان گفت ضمن اشتراکات زیاد در به کارگیری مفاهیم عرفانی تفاوت های عمده ای در نوع نگاه و بیان این مفاهیم در نزد این دو شاعر وجود دارد.

منابع:

- قرآن کریم
- آریان، حسن، (۱۳۸۸)، بازتاب مبانی سیر و سلوک و عرفان در شعر شهریار، فصلنامه تخصصی عرفان، ۶(۲۲)، ۳۰۱-۳۲۵
- (۱۳۸۹)، تجلی ((تجلی)) در شعر شهریار، فصلنامه تخصصی عرفان، ۶(۲۴)، ۲۲۳-۲۴۱
- داراب پور، عیسی، (۱۳۹۱)، کاوشی در عرفان و بینش های عارفانه استاد شهریار، فصلنامه علمی عمومی زبان و ادب فارسی (گرایش عرفان) ادبستان، ۹۱-۱۰۸
- حافظ، شمس الدین محمد، (بی تا)، دیوان، باهتمام قزوینی - غنی، تهران: انتشارات زوار
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۱)، سر نی، جلد ۱، چاپ نهم، تهران: انتشارات علمی
- (۱۳۸۹)، ارزش میراث صوفیه، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات امیر کبیر
- سپهری، سهراب، (۱۳۸۹)، هشت کتاب، چاپ اول، اصفهان: گفتمان اندیشه معاصر
- سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۲)، شاهین ترازوی شگفت (باغ تنهایی) یادنامه سهراب سپهری، به کوشش حمید سیاهپوش، اصفهان: انتشارات اسپادانا
- سنایی غزنوی (۱۳۴۱)، دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: ابن سینا
- شبستری، شیخ محمود، (۱۳۸۱)، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، تهران: کتابخانه طهوری
- شریفیان، مهدی، (۱۳۸۵-۱۳۸۶)، نقد عرفانی شعر ((نشانی)) سهراب سپهری، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، ۱۷ و ۱۶ (۶۲ و ۶۱)، ۱۵۷-۱۸۱
- شهریار، محمد حسین بهجت تبریزی، (۱۳۷۹)، دیوان غزلیات، چاپ اول، تهران، انتشارات زرین- نگاه
- (۱۳۸۷)، کلیات اشعار ترکی، چاپ ۲۲، تهران: انتشارات نگاه
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، چاپ ششم، تهران: انتشارات سخن
- (۱۳۷۲)، حجم سبز، باغ تنهایی، یادنامه سهراب سپهری، به کوشش حمید سیاهپوش، اصفهان: انتشارات اسپادانا
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۰)، نگاهی به سپهری، چاپ اول، تهران: مروارید
- (۱۳۷۲)، مسافری چون آب، باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)، به کوشش حمید سیاهپوش، اصفهان: انتشارات اسپادانا
- طبایی، علیرضا، (۱۳۷۲) سهراب سپهری شاعری در قلمرو عرفان، باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)، به کوشش حمید سیاهپوش، اصفهان: انتشارات اسپادانا
- علیزاده، جمشید، (۱۳۷۹)، گفتگو با شهریار، تهران: موسسه انتشارات نگاه
- قوام، ابوالقاسم، واعظ زاده، عباس، (۱۳۸۸)، تنهایی در برخی صوفیانه های شعر فارسی با رویکرد ویژه به شعر سهراب سپهری، مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، ۹(۹)، ۹۹-۱۳۲
- لاهیجی، محمد بن یحیی (۱۳۸۷)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران: انتشارات زوار
- مددپور، محمد، (۱۳۸۸)، آشنایی با آرای متفکران درباره هنر، جلد ۱ (جلد ۴)، چاپ دوم، تهران: انتشارات سوره مهر
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، (۱۳۹۰)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هرمس